التنویه بالتشبیه

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی لیس کمثله شیٔ، والذی بدأ الخلق والیه الفئ، تنزه عن التشبیه والتمثیل، وتقدس عن التغییر والتبدیل، ونصلی علی من اوتی جوامع الکلم واوحی التنزیل، وعلی آله وصحبه ذوی الهدایة الجمیل اما بعد فهذه رسالة حررتها فی التشبیه، وسمیتها التنویه بالتشبیه، واهدیتها الی حضرة من اطاعته طاعة، وامتثال امره نعمت البضاعة، ورتبتها علی مقدمة وخمسة ابواب، والله المستعان فی کل فصل وباب، **مقدمه** دربیان معنی لغوی واصطلاحی تشبیه وانچه بآن تعلق دارد بدانکه تشبیه درلغت عبارت ست از دلالت کردن بر مشارکت چیزی با چیزی در معنی تحقیقاً یا تخییلاً ومراد از معنی وصفی ست که از موجودات خارجیه نباشد مثل شجاعت وسخاوت وعلم وحلم پس مشارکت زید وعمرو درخانه وجامه تشبیه نباشد که امر مشترک دران موجود خارجی ست نه معنوی وچیز اول را مشبه وثانی را مشبه به ومعنی مشترک را وجه تشبیه ووجه شبه وقائلش را مشبه بکسر با گویند **سوال** تعریف مذکور صادق ست بر متحابی زید وعمرو وقاتل زیدٌ بکراً که هردو اول اشتراک در محبت وهردو ثانی مشارکت در قتل دارند حالانکه این هردو را از افراد تشبیه نمی شمارند **جواب** مراد از مشارکت مذکور دلالت باعتبار معنی مطابقی ست نه التزامی ومعنی مطابقی متحابی زید وعمرو ثبوت محبت ست برای هریک نه مشابهت یکی با دیگری در محبت آری هرگاه محبت برای هریک ثابت شده مشارکت یکی با دیگر در محبت هم لازم آمده لیکن این معنی التزامی ست که مقصود بالذات نبوده است واگر مشارکت مذکور را کسی قصداً ملحوظ دارد دریں حالت از قبیل تشبیه خواهد بود **سوال** صرفیان درخاصیات ابواب تصریح کرده اند که باب مفاعله برای مشارکت وباب تفاعل

برای تشارک می باشد واین قول دلالت صریحه بر نفی دارد که مشارکت وتشارک معنی مطابقی
آنهاست جواب قول مذکور از قبیل مسامحه است ومراد آنست که از معنی مطابقی آنها
مشارکت وتشارک لازم می آید چه مدلول مطابقی امثال این هر دو باب ثبوت مسند
مثل قتل وضرب برای دو کس است که ازان مشارکت آنهر دو در مسند نیز لازم می آید
وثبوت حکمی برای شیئین چیزی دیگرست ومشارکت احدهما للآخر چیزی دیگر سائل
میان هر دو فرق نکرده لهذا قال السید السند والعصام الاسفرائینی اما این جواب خالی
از دغدغه نیست چه شک نیست که مشارکت مفاعله وتفاعل بالای مشارکت جاءنی زید
وعمرو است و در معنی موضوع له داخل ولهذا معنی مفاعله وتفاعل بدون اعتبار تعدد مسند الیه
وشرکت در جهه در فعل صورت نه بندد بر خلاف جاءنی که مشارکت دران محض از تعدد مسند الیه
مستفاد میشود وتحقق معنی آن از مسند الیه احد نیز ممکن از این قرینه معلوم شد که مشارکت مفاعله وتفاعل
در معنی مطابقی آنها معتبرست نه التزامی با تحقیق نزد راقم الحروف آنست که شرکت مفاعله وتفاعل معنی
مطابقی است نه التزامی بل معنی تضمنی چه مدلول مطابقی قاتل زید عمرا وتقاتل زید وعمرو قتل مع مشارکت است اگرچه
این مشارکت از اسم عام است که در همه این باب مثل قاتل وضارب وناصر وغیرها سوای شاذ یافته میشود
وچون معتبر در تشبیه معنی مطابقی است نه تضمنی والتزامی پس اعتراض مذکور ساقط شد
وعلامه تفتازانی در جواب اعتراض مذکور میگوید که مراد از تشبیه مشارکتی است که بواسطه
حرف تشبیه مثل کاف ونحو آن لفظا یا تقدیرا حاصل شود وبعضی اُدبا سرایند که مشارکت
مفاعله وتفاعل از قبیل تشابه است نه تشبیه وفرق میان هر دو در [illegible] خواهد شد (جمع ادیب ۱۲)
بهترین جوابات نزد مؤلف آنست که مراد از مشارکت امرین درینجا مشارکتی است
که در یکی یعنی مشبه به بطریق اصالت بود و در دیگری یعنی مشبه بطور فرعیت باشد بخلاف
مشارکت زید وعمرو در جاءنی زید وعمرو وقاتل زید عمرا که هر یک بالاصالت است اما تشبیه
در اصطلاح فن بیان عبارت از معنی مذکور است که خالی باشد از استعاره مصرحه ومکنیه وتجرید
پس این هر سه داخل است در تشبیه لغوی نه اصطلاحی واستعاره مصرحه آنست که دران
بدون ادات تشبیه چیزی را بچیزی تشبیه نهند ومشبه را ذکر ننمایند اما مراد مشبه باشد
حرف ۱۲

مثل رأیت اسداً یرمی دیدم شیری را که تیر می انداز چه مراد از اسد مشبه به در ینجا مرد شجاع
مشبه ست بقرینه تیر اندازی و استعاره مکنیه عبارت از معنی مذکورست با ذکر مشبه فقط
مثل انشبت المنیة اظفارها موت ناخنهای خود را فرو برد و خلانید که موت را بدرنده
تشبیه داده ناخنها لازم مشبه به برای موت که مشبه ست ثابت گردانیده و تجرید
عبارتست از انتزاع کردن از صاحب صفتی امری مماثل آن دران صفت نحو لقیت
بزید اسداً ملاقات کردم از زید اسد را یعنی از زید اسد منتزع میشد پس ملاقات
او گویا ملاقات اسد ست و این نزد محققین نه داخل تشبیه ست نه استعاره و علی ای حال
معنی مذکور لغوی باشد یا اصطلاحی صفت متکلم یعنی تشبیه دهنده است و در عرف بر جمله
داله بر معنی مذکور اطلاق می کنند **سوال** فرق در تشبیه خصوصاً تشبیه بلیغ که دران
غیر از مشبه به مذکور نمی باشد مثل صم بکم عمی یعنی منافقان مثل کران و گنگان و نابینایان
اند و در استعاره و تشابه چیست **جواب** در تشبیه اعتبار تغایر در مشبه و مشبه به من وجه
و اشتراک من وجه هر یک اثباتاً صفةً و اعتبار ادات تشبیه لفظاً یا تقدیراً ضرورست بخلاف
استعاره اگرچه علاقه تشبیه دران هم میباشد لیکن متکلم دران ادعای عینیت می کند
و ادات تشبیه لفظاً یا تقدیراً مراد نمیدارد و لهذا لازم و ملائم مشبه به را برای مشبه ثابت
می کند و تشابه عبارتست از حکم تساوی بین الشیئین بقصد متکلم خواه در نفس الامر متساوی
باشند و سوی تشخص جزیی دیگر ممیز یکدیگر نباشد مثل دو چادر متساوی از یک جانب پس
گویند این چادر مثل آن چادرست یا در نفس الامر متفاوت باشند لیکن تفاوت نظر
متکلم ملحوظ نباشد چنانکه درین دو بیت ابونواس ؎ رق الزجاج ورقت الخمر
فتشابها وتشاکل الامر ✣ فکانما خمر ولا قدح ✣ وکانما قدح ولا خمر ✣
یعنی رقیق و لطیف ست آبگینه و رقیق ست شراب پس متشابه شدند آن هر دو امر
مناسب یکدیگر شد پس گویا شرابست نه پیاله و گویا پیاله ست نه شراب و مثالش در فارسی
این دو بیت ست ؎ هست پر ما با چشم خون فشان ✣ در کفم از باده احمر قدح ✣ یا سر کب
اینکه می ریزم ز چشم ✣ یا سرشک ست اینکه دارم در قدح ✣ مثال دیگر ؎ هلال عید

یا ابروی آن دلبر نمی ماند * اگر ماند بشیء دیگر نمی ماند * مقصود از تشابه مصرع دوم ست
و مزید تحقیقش در باب بعد خواهد آمد و چون در تشبیه ناگزیر ست از مشبه و مشبه به و وجه شبه
و ادات تشبیه که این چهار را ارکان تشبیه گویند و از غرض تشبیه چه متکلم را حاجت تشبیه
نمی افتد مگر برای غرضی و از اختلاف اقسام آن باعتبار طرفین و وجه شبه و مراتب قرب
و بعد و رد و قبول و غیر آن مناسب چنان می نماید که مباحث مذکوره در پنج باب بیان کنیم
و آنچه در نهر الفصاحت و دریای لطافت غرض اهم از اجل ارکان شمرده شد خلاف اصطلاح بلغاست
که ارکان منحصر در چهار اول نموده اند و نیز در علوم عقلیه مقرر شده است که غرض شیء خارج از شیء و ارکانش
می باشد **باب اول در بیان مشبه و مشبه به** بدانکه طرفین تشبیه یعنی مشبه و مشبه به چهار قسم ست
اول هر دو حسی دوم هر دو عقلی سوم مشبه عقلی و مشبه به حسی چهارم مشبه حسی و مشبه به عقلی و مراد از حسی آنست
که خودش یا مادهٔ آن مدرک بحواس ظاهره باشد پس داخل ست دران مرکبات خیالیه که ماده
و اجزای آن محسوس بحس ظاهر بود و مراد از عقلی آنست که خودش و مادهٔ آن مدرک بحس
ظاهر نباشد خواه مدرکش عقل صرف باشد یا قوای باطنه از وهمیات و وجدانیات مدرک بعض
حواس باطنه مثل جوع و شبع بالجمله در اصطلاح ایشان از مدرکات حواس باطنه مرکبات خیالیه
داخل حسی ست و باقی داخل عقلی و باعث بران تقلیل اقسام برای سهولهٔ ضبط احکام ست
و لا مشاحة فی الاصطلاح مثال هر دو حسی تشبیه رخسار بگل از مبصرات و تشبیه آواز مرغ بآواز
خلخال معشوق از مسموعات و تشبیه زلف بعنبر از مشمومات و تشبیه آب دهن معشوق بشراب
از مذوقات و تشبیه پوست بدن نرم با حریر از ملموسات علامه تفتازانی در شرح تلخیص می آرد
که در همه امثلهٔ سوای مسموعات بنظر حقیقت مسامحه ست چه مدرک بحاسهٔ بصر رنگ رخسار و
گل ست و مدرک بحاسهٔ شامه رائحهٔ زلف و عنبر ست و مدرک ذائقه طعم آب دهن و خمر ست
و مدرک لامسه ملاست و نرمی پوست بدن و حریر ست نه خود اشیای مذکوره لیکن
عرفا برین اطلاق شایع شده ست که میگویند ابصرت الورد و شممت العنبر
و ذقت الخمر و لمست الحریر و نمیگویند ابصرت لون الورد و هکذا مثال مرکب خیالی
که از اینهم حسی شمرده اند این ست * کأنّ محمرّ الشقیق * اذا تصوّب او تصعّد *

أَعْلَامُ يَاقُوتٍ نُشِرْنَ عَلَى رِمَاحٍ مِنْ زَبَرْجَدٍ * یعنی شقایق سرخ وقتیکه از تحریک
باد سیل بپایین میکند یا بالا میرود گویا علمهای یاقوت ست که بر نیزه های زبرجدین پهن کرده
شده است پس اعلام منشوره بر نیزه های زبرجدین اگرچه در خارج وجود ندارد تا حس بصر آنرا ادراک
نماید لیکن ماده و اجزای آن که یاقوت و زبرجد و رماح باشد از مبصرات ست که قوت خیالیه
آنها را ترکیب داده و مثالش در فارسی چنین ست ع صبح رانگر پس پروین بدان
ماند درست * کز پس سیمین تدروی لشکرین عنقاستی * که سیمین تدرو و لشکرین عنقا
از عالم اعلام یاقوت ست مثال هر دو عقلی تشبیه علم بمعنی ملکه با حیات که هر دو را قوت
عقلیه ادراک می کند و همچنین تشبیه جهل بمرگ مثالش در اشعار عربی اینست ع أَخُو الْعِلْمِ
حَيٌّ خَالِدٌ بَعْدَ مَوْتِهِ * وَأَوْصَالُهُ تَحْتَ التُّرَابِ رَمِيمُ * وَذُو الْجَهْلِ مَيْتٌ وَهُوَ مَاشٍ عَلَى الثَّرَى *
يُظَنُّ مِنَ الْأَحْيَاءِ وَهُوَ عَدِيمُ * برادر علم یعنی صاحب علم زنده است همیشه بعد مردن خود و بندهای
او زیر خاک پوسیده است و صاحب جهل مرده است و حال آنکه او میرود بر زمین گمان کنند
خود را از احیا حالانکه او معدوم ست شاعر علم را بحیات و جهل را بمرگ تشبیه داده و هر یک عقلی
ست و در فارسی این شعر ست ع علم ست چون حیات آبدای پسر بکوش * از چشمه حیات
خود آب حیات نوش * و این مصراع نیز ع زندگی دانا یست و مرگ نادان زیستن *
و وجه شبه در علم و حیات جهت ادراکست یعنی چنانکه از ملکه ادراک جزوی حاصل می شود
حیات نیز باعث ادراک می باشد کذا فی شرح التلخیص وغیره اما عجب ست از صاحب حدائق
که وجه شبه زنده ساختن را قرار داده حالانکه زنده ساختن نه کار حیات ست نه کار علم
و وجه شبه صفت هر دو می باشد و همچنین تعجب ست از صاحب نهر الفصاحت که وجه شبه
در اینجا بقای نام در دنیا زعم کرده حالانکه بقای نام از صفات عامه ست که در سخاوت و شجاعت
و عدالت وغیرها نیز یافته میشود بل در مزایای متعدیه الی الغیر اشهر و وجه شبه را اختصاص بمشبهٔ
مثال مشبه عقلی و مشبه به حسی تشبیه موت به سبع که موت بمعنی عدم الحیوة از شان حی محسوس
نیست و سبع محسوس ست و ازین قبیل ست تشبیه درد با متاع و جان با بازار درین مصراع
عرفی ع ای متاع درد در بازار جان انداخته * و اضافت متاع درد و بازار جان از قبیل

اضافت مشبه بجانب مشبه بهست مثل اضافت لجین الماء یعنی آبیکه مثل سیم ست و احتمال
اضافت بیانی منافی آن نیست و مراد از درد در عشق ست که ادراکش عقل میکند و درد
اعضا که مدرک بحاسه می باشد مثال تشبیه حسی بمشبه عقلی تشبیه عطر بخلق کریم چه عطر محسوس
ست و خلق کریم عبارتست از کیفیت نفسانیه محسوس نیست مثال وهمی این بیت امرء
القیس ست ع أَيَقْتُلُنِي وَالْمَشْرَفِيُّ مُضَاجِعِي * وَمَسْنُونَةٌ زُرْقٌ كَأَنْيَابِ أَغْوَالِ
یعنی آیا می کشد مرا رقیب حالانکه همبستر من سیف منسوب بمشارف یمن و سنانهای کبود
یعنی تیر تیز پیکان مانند دندانهای غولانست چه انیاب اغوال خود محسوس بحس ظاهرست
نه اجزای آن بل وهم با استخدام تخیله غول را سبع قرار داده دندانها برای آن ثابت گردانیده
و انیمه از مخترعات محضه است که در خارج وجود ندارد و مثالش در فارسی ع نه راهم میبرد
نفس فسون ساز و همچون آشنا این غولم آواز ه چون آدمی شنیده که غول چیزیست
گمراه کننده تخیله او را بصورت آدمی تصور کرده برای او آوازی ثابت گردانیده و باز آواز
را با آواز آشنا تشبیه داده باید دانست که مراد از خیالی درینجا صورتیست در قوت خیال که
تادیه آنها دران از حس مشترک بوده باشد و از وهمی جزویات مدرکه بالوهم چنانکه شهرت دارد
نیست زیرا که اعلام یاقوتیه نه ازان قبیل ست که در قوت خیالیه از حس مشترک رسیده چه اصلا
احساس آن راه نیافته ست و نه انیاب اغوال از معانی جزویه ست بل صور کلیه آری بر تقدیر وجود
ادراکش بحواس ستی بل تحقیق آنست که آدمی را قوتیست دراکه تابع وهم و قوت عقلیه
و از شان اوست ترکیب صور و معانی و تفصیل آنها و تصرفات دران و اختراع اشیا که
حقیقتی برای آنها نیست مثل انسان با دو جناح یا دو سر یا بغیر سر و انیاب اغوال این قوت
دائما چه در بیداری و چه در حالت نوم بکار خود مشغول میباشد سکونی برای او نیست پس
این قوت اگر بتبعیت قوت عقلیه ادراک می کند آنرا متفکره نامند و اگر بتبعیت وهمیه میپردازد
آنرا متخیله گویند و درینحالت اگر از مدرکات حسیه بترکیب و تفصیل امری غیر موجود فی الخارج
پیدا کرده است مثل اعلام یاقوت و آدم با دو جناح آنرا مرکب خیالی نامند که بنظر بمدرک بودن
اجزایش بحاسه ظاهری آنرا از داخل حسیات نموده اند و اگر بدون ترکیب و تحلیل چیزی از پیش خود

اختراع کرده است مثل انیاب اغوال آنرا وهمی گویند و بسبب نبودن خودش و اجزای آن
مدرک بحواس ظاهره آنرا از عقلیات شمرده اند و ازین بیان فرق در خیالی حسی و وهمی عقلی
باحسن وجوه ثابت گردید و بر بسیاری از اهل فن مشتبه مانده حتی که صاحب الحدائق برام
قول علامه تفتازانی که مذکور شد نارسیده بر وی برزعم خود اعتراضی ساخته ۵ وکم من
عائب قولا صحیحا ٭ کما لا یخفی علی من طالعهما وهو شهید باب دوم در بیان وجه تشبیه
و آن مشتمل است بر فوائد عدیده فائده در تفسیر وجه تشبیه یعنی معنی مشترک بین مشبه و مشبه به
بنظر متکلم اما در مشبه بطریق اصالت و در مشبه به بطور فرعیت و قید نظر متکلم برای آنست
که زید و اسد مثلا اگرچه در بسیاری از ذاتیات و عرضیات باهم اشتراک میدارند مثل
حیوانیت و جسمیت و نمو و حرکت و وجود و غیر آن لیکن به نظر متکلم جرات است نه غیر لهذا
نمیگویند گل مثل دیوار است و بنده مثل خداست اگرچه در مطلق وجود باهم اشتراک دارند
بالجمله ملحوظ در اینجا اوصاف مخصوصه مشهوره نزد ایشان است و لهذا ادعای حمل مشبه به بر مشبه
بنظر ظاهر باعتبار اتحاد اوصاف درست دارند که آنرا تشبیه بلیغ گویند و ازین عالم است
این بیت انوری ۵ ای روزگار را بوجود تو افتخار ٭ ای بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار
یعنی ای مانند کسیکه بیش از خلق و کم از خالق است و برین تقدیر مندفع شد اعتراضیکه
برین شعر وارد کرده اند یعنی مبالغه از حد گذشته که مصداقش غیر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نمی تواند شد معهذا در فن شعر اینچنین اعتراضات قابل التفات نمی باشد و قید اصالت و فرعیت
برای خروج تشابه است تحقیقش همچنانکه از اسرار البلاغه و غیر آن مستفاد میشود آنست که اگر
اقتصار کرده شود بر جمع بین الشیئین در مطلق صوت و شکل یا بر جمع بین الوصفین بر
نهج واحد و قصد مبالغه در اثبات صفت برای چیزی و تکمیل ناقص ملحوظ نباشد این حکم جمع
را تشابه گفتن اولی است و هر یک مشبه و مشبه به میتواند شد تا ترجیح احد المتساویین لازم نیاید اگرچه
تشبیه قرار دادنش نیز باعتبار غرضی آنجا جائز است مثلا غرهٔ فرس را گویند مشابه صبح است
یا صبح را گویند مشابه غرهٔ فرس است و وجه شبه بینهما ظهور شیئی منیر در شیئی مظلم بدون کم و بیشی
در خصوصیت تشابه است و هر یک اصل و فرع میتواند شد و اگر گوئی امتناع ترجیح احد المتساوین

مستلزم آنست که در مقام تشابه تشبیه جائز نباشد گوئیم تشابه باعتبار تساوی در وجه شبه
و تشبیه باعتبار غرضی مثل آنکه کلام دران باشد یا غرض بیان معانی آن بود و باین اعتبار
اصالت و فرعیت پیدا گردد مثلا شخصی فرس را دیده گفت غره اش مثل صبح است یا صبح را
دیده پس گفت این صبح مثل غره فرس است الغرض در هیچ مقام تشابه تشبیه هر دو ممکن لیکن گاه
در نظر متکلم تساوی بود حکم تشابه بهتر زیرا که تشبیه در اغلب مشعر بر زائد بودن احد الطرفین
و ناقص بودن طرف دیگر در وجه شبه میباشد **فائده** اصل در تشبیه آنست که مشبه ادنی
و مشبه به اعلی و اتم در وجه تشبیه و اشهر بود تا ترقی مشبه ازین تشبیه که عبارت از برابر کردن
مشبه با مشبه به در وجه شبه است حاصل شود و عدول ازان نکنند الا چند جا یکی آنکه اعلی
از مشبه که معقول بود ممکن نباشد درینحالت با دنی محسوس مشتهر نزد مخاطب تشبیه دهند مثل
تشبیه سبحانه تعالی با آفتاب و ماهتاب و تشبیه نورش با چراغ مثل قوله تعالی مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکٰوۃٍ
فِیْهَا مِصْبَاحٌ و مثل قوله علیه السلام سَتَرَوْنَ رَبَّکُمْ کَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَیْلَةَ الْبَدْرِ و
مثل قول مولانای جامی ؎ وجودش [یعنی خدا ۱۲] آن فروزان آفتابست * که ذره ذره از وی نور یابست
دوم آنکه بهتر از مشبه که محسوس بود ممکن الوقوع در نفس الامر نباشد لهذا گاهی فاضل را بمفضول
اشهر تشبیه دهند مثل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
چه حضرت ابراهیم علیه السلام نزد یهود و نصاری و عرب که بیشتر از اولاد شان بودند بنزول
رحمت الهی اشتهار داشتند و اهل فن ازین تشبیه این وسوسه جوابهای بسیار داده اند که اینجا تحقیق
گنجایش آنها ندارد و گاهی بالنفس خودش تشبیه دهند مثل این شعر نظامی در نعت سرور عالم
صلی الله علیه وسلم ؎ گزین کرده هر دو عالم تویی * چو تو گر کسی باشد آنهم تویی * سوم
در مقام ادعای متکلم که بهتر از مشبه متصور نیست پس بالنفس خودش تشبیه دهد چنانکه ظهوری
گوید ؎ مراد تماشا نظرهای او * سراپای او چون سراپای او * چهارم جائیکه ادعای اکملیت
مشبه بر خلاف واقع کرده باشد پس بطریق تکمیل ناقص هر چه صلوح مشبه به داشته باشد
از مشبه بگردانند و بالعکس مثل ؎ گل خرش چو عارض خوبان * سنبلش همچو زلف
محبوبان * پنجم در مقام تقبیح و ذم که درینحالت با قبح تشبیه دهند مثل تشبیه وی که آثار جدری

بر و باشد با سرگین بسته منقار زده مقتول گویدسه نماید شکل شان زنبیسان بدیده که از
سرگین خروسی دانه چیده بچشم در مقام سلب کقوله تعالی یٰنِسَاءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ
مِنَ النِّسَاءِ ای زنان پیغمبر نیستید شما مثل یکی از زنان دیگران در دون مرتبگی **فائده**
گاهی وجه شبه بنظر قومی مستحسن باشد و نزد قومی دیگر نامستحسن مثلاً تازیان زلف را بانگشت
تشبیه دهند بخلاف فارسیان و شعرای هند رنگ معشوق را برنگ طلا تشبیه دهند بخلاف
فارسیان بل ایشان رنگ عاشق را بآن تشبیه میدهند دهقانیان جسم معشوق را بماهی
تشبیه میدهند بخلاف فارسیان و تازیان و امثال آن **فائده** در تشبیه اشتراک طرفین
از جهتی و افتراق از جهتی دیگر بنظر تشبیه دهنده ضروریست و الا در صورت تساوی من
کل وجه و تباین محض تشبیه صورت نه بندد و آن اشتراک بنا بر تحقیق علامه تفتازانی در شرح
تلخیص و دیگر ائمه فن بیان عام ست ازینکه در تمام ماهیت نوعیه طرفین باشد مثل تشبیه
قمیصی با قمیصی دیگر در بودن هر دو از جامه کتان در حالیکه سامع را حال مشبه معلوم
باشد نه حال مشبه به یا در جنس مثل آنکه گویند این پیراهن مثل آن پیراهن ست در بودن
هر یک از ثوب یا در فصل مثل آنکه گویند این قبا مانند آن قباست در بودن هر یک
از پنبه چه پنبه فصلی ست ممیز از حریر و صوف و غیر آن یا در وصفی خارج از حقیقت طرفین
مثل کیفیات حسی مانند رنگ و شکل و حسن ظاهری از تناسب اعضا یا عقلی مثل علم و حلم
یا اضافی اعتباری مثل ازالة الحجاب در تشبیه دلیل با آفتاب و زدودن کلفت در تشبیه
وصل دوست بچراغ و همچنین افتراق عام ست ازینکه در فصل مع عوارض باشد چنانکه
در دو قمیص مشترک الجنس که یکی از پنبه و دیگر از حریر بود با اختلاف طول و عرض و بافت
و دوخت و غیر آن یا در ماهیت و بعض عوارض چنانکه در مشترکات وصفی مثل تشبیه مرد تیز
با اسب در سرعت رفتار که ماهیت و عوارض سوای وجه شبه برای هر یک جداست یا فقط
در عوارض حقیقیه بود با اختلاف اشخاص از یک نوع چنانکه در دو قمیص کتانی با اختلاف
عوارض صدر الذکر و ازین قسم ست تشبیه معشوقی با یوسف در حسن یا فقط در هیئت فی الجمله
با وجود اتحاد تشخص چنانکه در قول بلقیس کَاَنَّهٗ هُوَ بحال تخت خودش که جواهر سرخ را بجای

سبز و سبز را بجای سرخ نصب کرده از هیئت اصلیه اش فی الجمله متغیر ساخته بودند برای امتحان دانشمندی بلقیس
یا فقط در وجود اصلی و ظلی با وجود اتحاد اشخاص بعینها چنانکه درین مصراع ع نمودی در آئینه همتا نخواهی بین
که فرق در طرفین محض باعتبار وجود ظلی و اصلی است و ازین عالم است این مصراع ظهوری ع سراپا اد چون
سراپای او که فرق در طرفین باعتبار وجود ذهنی و وجود خارجی نفس الامریست و ازین تحقیق محقق شد
که تشبیه دو شخص از یک نوع باعتبار اتحاد وصفی با اختلاف عوارض دیگر بلا شبهه جائز است پس اگر کسی در [illegible]
کشتی مشابه مانی ارژنگ یا در خوشنویسی مانند یاقوت یا در فقه مثل ابوحنیفه باشد تو آنگفت فلان مانند مانی و فلان
مانند یاقوت و فلان مثل ابوحنیفه است و عجب است از صاحب نهر الفصاحت که تشبیه شخصی با شخصی دیگر از نوع واحد جائز
نمیدارد و میگوید تشبیه افاده غرض نمی‌کند و درین مقام هیچگونه غرض قائل متعلق نیست مثلا کسی گوید زید مثل یوسف است
وجه تشبیه حسن است پس زید و یوسف در حسن که صفت است باهم شریک اند و در حقیقت هم باهم در خصوص اتحاد
زید و یوسف معلوم میشود تغایر باقی نمی‌ماند بخلاف اینکه مثل ماه است چه حقیقت ماه و را حقیقت زید است انتهی
کلامه چه استبعاد ظاهر است که از اتحاد دو شخص در نوع انسان و صفت حسن اتحاد در سایر اوصاف لازم نمی‌آید چه
تغایر فضائل دیگر از علم و فضل و عزیز مصر بودن و نبوت و ولایت و نبوت یعقوب علیه السلام که در یوسف است
نه در زید برای تشبیه بس است و عجیب‌تر آنست که خود مثل در تمثیل طرفین حسی و وجه شبه عقلی می‌آرد استاد فن
چون خضر علیه السلام است در هدایت و هم ازین مثال زید مثل یوسف هیچگونه تفاوت در اتحاد نوعی و صفتی نیست
و غریب‌تر آنست که خود مثل در جواب آن باین عبارت می‌پردازد گوئیم درینجا تشبیه بالاصالت نیست چه در
اصل تشبیه بدر منیر است که تشبیه یوسف با آنست مثل آفتاب یا ماه یا تغایر در عمرو و زید از روی تشخص قبول
کنیم و گوئیم که حقیقت زید من حیث انه زید و را حقیقت عمرو است من حیث انه عمرو همچنین می‌توان گفت این پارچه
سرخ که جزو یست از پارچه کلان برابر و شبیه است با جزو دوم از آن بخصوصیت این جزو و غیر آن جزو باشد و حق است
که تشبیه قماش سرخ با قماش سرخ افاده غرض نمیکند بلکه داخل افاده بدیهیات است ازین چه فائده که این خانه
که جای مثل آن خانه کوچک است یا فیل زید مثل فیل عمرو و راه سپرده و بعد چند سطر ازین که در نقلش فائده
ندیده نیست میگوید ازین عبارت که زید چون یوسف است مراد از زید چون یوسف شبیه بمهر و ماه بود در حیا
حقیقت یوسف ازین سبب عین ستاره بود و غیر حقیقت زید است که انسان باشد هر چند عینیت فرضی باشد و با وصف
فرض تغایر و در دو چیز که عین یکدیگر باشند تشبیه درست آید اعتبارات را درین امور دخل بسیار است تمت عبارته بالفاظه

و وجه غرابت این است که از جملهٔ بدیهیات اولیه است که در قولهم زید مثل الحیوان غیر از تشبیه اسد که یوسف
و ان شبه بیت تشبیه دیگر نیست تا احتمال تشبیه یوسف با آفتاب یا ماه باشد بر تقدیر تسلیم اتحاد و یکی از آنها
تشبیه مستفاد میتواند شد منحصر در وجه شبه است که حسن و روشنی باشد و از اتحاد حقیقت یوسف با حقیقت آفتاب
لازم نمی آید یا گفته آید که این حقیقت زید غیر حقیقت یوسف است هذا و تشبیه اعیان بیت مطلقا نمی باشد
آدمی و امثال مذکور در استعاره و تنبیها نکه و هستی آنچه فرق تشخص زید و عمرو را از جواز تشبیه فرض کرده اند
حاجتی بآن نیست زیرا که افراد حیوان خصوصا افراد انسان قطع نظر از اختلاف تشخصات معانی و صفات
مختلفه طبیعیه و صناعیه از سخاوت و شجاعت و کتابت مع اضداد آنها و حرفه های متعدده بسیار اند که اختلاف یکی از هم
بسبب مغایرت ضرور که تشبیه یکی با دیگری ممکن است بل دو خانه که در یک متساوی هم نسبت امور غیر با اعتبار اختلاف ممکن
همچنین دو قطعه متساوی از یک جامه باعتبار اختلاف بضاعت و سخافت تار و بافت متصور بل اکثر واقع میشود
کربافت جامه بهتر از آخر میباشد و بر تقدیر تسلیم تساوی و ظهور تشابه امکان تشبیه بعدم تشابه هم نیست
فائده وجه شبه که عارض مشبه و مشبه به میشود باعتبار وجود سه قسم است اول حقیقی که موجود و متقرر فی ذات
طرفین و خارج متقرر باشد و آن دو نوع است اول حسی که ادراک آن [illegible] باشد مثل کیفیات
جسمانیه از الوان و اشکال و طول و قصر و نیز بینها از مبصرات و اصوات [illegible] از مسموعات و حلاوت و مرارت
و ملاحت و حموضت از مذوقات و روائح طیبه و غیر طیبه از مشمومات و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و خشونت
و ملاست و صلابت و لینت و ثقل و خفت از ملموسات و امثال آن نوع دوم عقلی که کیفیات نفسانیه
ادراک آن متعلق بعقل داشته باشد مثل ذکاوت و علم و غضب و حلم و سخاوت و شجاعت و [illegible] و امثال آن
قسم دوم اضافی که تقرر آن در ذات طرفین و خارج نباشد بل آن معنی در نفس الامر تعلق بچیز دیگر داشته باشد
مثل تشبیه دلیل با شمس در ازاله حجاب که ازاله حجاب ذات شمس و دلیل متقرر نیست بلکه امر اضافی متعلق است بحجاب یا
منشا و انتزاع وجه در نفس الامر دارد قسم سوم اعتباری وهمی که وجود آن در نفس الامر باعتبار منشا انتزاع
هم نباشد بل محض اعتبار عقل مثل ثبوت و هیئت [illegible] برآمده است **فائده** وجه تشبیه باعتبار وحدت و تعدد سه قسم
است واحد [illegible] و مرکب [illegible] امر ظاهر است مراد از مفرد امری است که [illegible]
[illegible] با هیئت وحدانی و صفات متعدده ملحوظ باشد و مراد از متعدد آنست که [illegible] امور متعدده
از وجه تشبیه قصد کرده شود [illegible] تشبیه [illegible] الاستقلال [illegible]

ممکن ست مثل تشبیه میوه بمیوه در رنگ و بو و مزه برخلاف مرکب بمنزله واحد که وجه تشبیه دران حقیقت ملتئمه یا هیئت منتزعه من حیث المجموع بود و لهذا اگر تمام اجزای مشبه به دران مذکور نکنند درست نباشد مثل تشبیه باده با تیغ کشیده پیش آفتاب و هریک ازین هر سه حسی و عقلی بود و متعدد در اقسام ثالث نیز باشد یعنی مختلف که بعضش حسی و بعضش عقلی باشد و در وجه تشبیه حسی از هر قسم لازم ست که طرفین نیز حسی باشند نه عقلی زیرا که در طرفین عقلیین وجه تشبیه غیر از عقلی نباشد چه وجه تشبیه امری ست ماخوذ از طرفین و موجود در آنها و موجود در عقلی مدرک بعقل باشد نه بحس اما وجه تشبیه عقلی را لازم نیست که طرفین نیز عقلی باشند زیرا که عقل ادراک محسوسات و معقولات هر دو میتواند کرد بخلاف حس که از ادراک معقولات عاجز ست و لهذا علمای بیان گفته اند التشبیه بالوجه العقلی اعم من التشبیه بالوجه الحسی و معنیش همین ست که در هر جا تشبیه بوجه حسی ممکن ست تشبیه بوجه عقلی نیز میتواند مثال وجه تشبیه احد حسی حمرت ست و تشبیه خسار بگل و بوی خوش در تشبیه لف بعنبر و نرمی لمس در تشبیه پوست بدن با مخمل و حلاوت در تشبیه آب با شکر و خفای آواز در تشبیه صوت ضعیف با همس و ازین قبیل ست این شعر ع ای ز تاب غنچه و خط سبزه و رخسار گل ٭ سنبلستان و ست نرگس لالات رایا گل ٭ چه تنگی و غنچه و دهان و سبزی خط و رنگ رخسار گل محسوس مشترک ست مثال وجه تشبیه احد عقلی طرفین حسی جرأت در تشبیه مرد شجاع با اسد مثال وجه تشبیه احد عقلی و طرفین عقلی خلو فایده در تشبیه وجود شیء غیر نافع با عدم چه خلو فایده و وجود و عدم از امور عقلیه مثال وجه تشبیه و مشبه هر دو عقلی و مشبه به حسی هدایت در تشبیه علم با نور مثال وجه تشبیه و مشبه به عقلی و مشبه حسی استطابت نفس در تشبیه عطر بخلق کریم مثال مرکب حسی بمنزله واحد که طرفینش مفرد باشد تشبیه اخگر بچشم خروس در سرخی و استداره و مقدار مخصوص چه اخگر و چشم خروس هر دو اگرچه مفرد حسی اند لیکن وجه تشبیه هیئتی ست و حدانی مرکب از اوصاف مذکوره و ازین قبیل ست این شعر عربی ع وقد لاح فی الصبح الثریا کما تری ٭ کعنقود ملاحیة حین نورا ٭ تحقیق ظاهر شد در صبح ثریا همچنانکه می بینی مثل خوشه انگور ملاحیة وقتیکه شگوفه بر آورد ملاحیة انگور سپید طولانی بود و نور آ در اصل نور ا بود بعد حذف تا نور ا ماند وجه تشبیه هیئت کذائیست حاصله از ضعاف سپید مستدیره مثال فارسی ع پاره و زیرپران چه یکی چرخ ٭ چتر بر فرق سر چون خرمن ماه ٭ وجه تشبیه در تشبیه اسب با میدان ظلمت و سرعت سیر ست و تشبیه چتر با هاله ماه مدوری و درخشندگی ست و اینهمه از محسوسات مثال دیگر ع شکار پیشه دو ترک از چشم مست ٭ نهاده بر سر بالین خود کمان هر دو ٭ مقصود شاعر تشبیه چشم بشکار انداز و ابرو بکمان نیست بل هیئت حاصله از شکار انداز یکه در پی صید گردیده و کوفته گشته باشد

وبخواند و کمان ابر بالین خود گذارد * مثال مرکب حسی که مشبه واحد و مشبه به مرکب حسی ست ه ببیدار آن می ک
پنداری وان یاقوت تابستی * دریا چون کشیده تیغ پیش آفتابستی * مثال هر سه مرکب حسی این شعر بشار ست
ه کان مثار النقع فوق رؤوسنا * واسیافنا لیل تهاوی کواکبه * گویا غبار انگیخته بالای سر ما و شمشیرها
ی ما که دران غبار می جنبند مثل شبی ست که ساقط میشوند دران کواکب آن شب یعنی شهابهای ثاقب و این مجموع
یک هیئت ست نه اینکه غبار را بشب و شمشیر را بالشهب تشبیه داده و وجه شبه درین شعر هیئتی ست که از حرکت
اجرام روشن مستطیل در جوانب چیزی سیاه حاصل آمده و از همین قبیل ست این شعر خاقانی ه ابر از هوا ابر گل
چکان مانند زنگی ایگان * در کام زنگی بچگان پستان نور انداخته * مقصود شاعر نسبت مجموع چکیدن
باران از ابر سیاه بر گل همچو زنگی ایست که در دهن بچه پستان شیر میدهد نه اینکه گل را بدهن بچه و ابر را بزنگی و باران را بشیر
تشبیه داده باشد و وجه تشبیه هیئتی ست که از احاطه چیزی سیاه بر سرخ و ترشح سفید از ان سرخ حاصل آمده و از
بدایع مرکبات حسی آنست که تشبیه در صورتی واقع شود که مشتمل بود بر حرکت و اوصاف دیگر همچو ه چشم گریانم
بزیر قصر آن حوری سرشت * شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت * و هم ازین قبیل ست این بیت ه بود چو
پرتو ماهی که در دریاست موج او به جود * بحر اصول آن شیخ استاد انه می قصد * یعنی مانند پرتو ماهی ست که بدریا
موج میزند و ازین تشبیه لطفی دیگر بهم میرسد که همچو امواج دریا هر عضو در رقص حرکتی دارد و گاهی کیفیت هیئت سکون
می باشد چنانچه درین بیت ه شود زگوشه تشبیهی فزون عوض نفس * بسکه نشسته ز استاده ها فراز ترست
مثال مشبه مفرد حسی و مشبه به و وجه تشبیه مرکب حسی در عربی الشمس کالمرآة فی کف الاشل آفتاب مثل
آئینه ایست در کف مرتعش وجه تشبیه هیئتی ست مستفاد از استدارت و اشراق و حرکت سریعه متصله با تموج
حتی که شعاع چنان می نماید که از جوانب دائره منبسط شود و باز منقبض گردد زیرا که اگر نیز نظر آفتاب ببیند
و خواهد که جرمش خوبتر واضح گردد هیئت مذکوره دران پیدا شود در فارسی ه رخسار تو شیر ست آمیخته بالب
مقصود و پیدا تشبیه رخسار ست با شیر آمیخته بشراب و وجه تشبیه امتزاج سرخی با سفیدی مثال مشبه مفرد و مشبه
و وجه شبه مرکب این شعر خاقانی ست ه چون ریزیم آهن بخصم آهن به * تشبیه کنند چشم دشمن به سپید
صد چشم کنند چشم دشمن بزخم سنان مرکب ست مشبه به که آهن مفرد و وجه تشبیه هیئتی ست مانا الشکل خانه
زنبور و آن هم مرکب ست مثال وجه شبه و طرفین مرکب عقلی قوله تعالی مثل الذین حملوا التوریة ثم
لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا یعنی مثال کسانیکه علم توریت داده شدند باز بران عمل نکردند مانند

حمالیست بردارنده کتابها وجه تشبیه حرمان انتفاع از آنچه با اوست با تحمل تعب در استصحاب آن و
این امر عقلی ست منتزع از چند چیز از فعل خاص حمار یعنی بار برداشتن و بودن آن محمول اوعیه
علوم و جاهل بودن حمار از آنچه درو ست پس مشبه به مرکب ست همچنین در جانب مشبه مثالش
در فارسی این ست ع نه محقق بود نه دانشمند چارپایی برو کتابی چند تشبیه داده است
شاعر عالم بی عمل را به چارپایی که حامل کتابها که بهترین نافع ست باشد و آن را بدان منفعت
نرسد از تعب هیچ حظ کشد مثال وجه تشبیه مرکب عقلی و طرفین مفرد عقلی این بیت از [illegible]
ست ع در جهانی و از جهان بیشی همچو معنی که در بیان باشی مشبه سبحانه تعالی و مشبه به
معنی وجه تشبیه راجح بودن مستفاد از مستفاد منه فائده وجه تشبیه منقسم میشود دو قسم ست
اول آنکه همه اش حسی باشد مثل ع الیس این الکؤس واه اقداح ایکن این الشموس
والاقمار وجه تشبیه ادات کاسه و قدح با آفتاب و ماه در تدویر و درخشندگی و گردش ست
و مثل تشبیه یک فاکهه بفاکهه دیگر در لون و طعم و رایحه دوم آنکه همه عقلی باشد مثل تشبیه
[illegible] بلاغ در حیثیت نظر و کمال حذر و اخفای حال سوم مختلف که بعضش حسی و بعضش
عقلی باشد مثل تشبیه انسان با شمس در حسن طلعت و بزرگی شان که اول حسی و ثانی عقلی ست
از زلیخا ع دشوار بود وصل قوای بادشه حسن چو خورشید کسی راه ندارد
و از این قبیل ست این مصراع ع گوی [illegible] چون [illegible] وجه تشبیه لب
یاقوت به خوشرنگی و حمرت و مرغوب بودن ست که اول حسی و ثانی عقلی ست فائده گاهی وجه
تشبیه را از نفس تضاد انتزاع نمایند و معنی تضاد مشترک را از اسباب قرار دهند و مقصود
از آن ظرافت یا استهزا باشد مثل آنکه جبان را با اسد و بخیل را با حاتم تشبیه دهند و گویند
ما اشبهه بالاسد وانه حاتم و این دو معنی دارد یکی آنکه او چنان در بخل ست
که حاتم در کرم دوم آنکه او مانند حاتم ست در سخا و این بهتر تعریض بود و هرگاه اول
باشد بنابر مشهور نسبت او را بحاتم ادعای اتحاد [illegible] معلوم شود که این کلام
مطابق واقع نیست نه از روی حقیقت و نه از روی تشبیه بسبب عدم مناسبت بلکه
بسبب ادعای محال پس [illegible] این کلام [illegible] بطلان [illegible] گردد

مانند اکاذیب مضحکه باب سوم در ادوات تشبیه خواه حرف باشد مثل کاف و کأنّ
در عربی و چو و چون و چه و همچون در فارسی یا اسم چنانکه مثل و نحو و شبه و شبیه و
مماثل در عربی و مانند و همتا و سان و مانا در فارسی یا فعل مثل تماثل و تشابه و یحکی و یشابه
در عربی و گویی و پنداری در فارسی و گاهی مرکب باشد از اسم و حرف مانند لشبیه و کانه
در عربی و برنگ و بسان و برسان در فارسی و گاهی از اسم و فعل و حرف مثل
کانک تقول و کما تقول در عربی و چنانکه تو گویی و چنانکه تو پنداری در فارسی و اصل
در کاف و مثل و نحو آن از ادوات داخل میشود آنست که بر مشبه به لفظا یا تقدیرا داخل
شود مثل زید کالاسد و کصیب من السماء تقدیره کذوی صیب زیرا که صیب یعنی باران
نازل ست و مشبه به نیست که باران برو نازل شده و مراد از ذوی صیب نیز صحابت
و گاهی بر غیر مشبه به نیز داخل شود و آنجا که مشبه به مرکبی باشد که مفردی قائم مقامش نتواند بود
مثل قوله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء زیرا که ماء خود
مشبه به نیست بل مراد آنست که حال دنیا از آراستگی و خرابی مثل حال نباتیست که از آب
سبز شده و خوش و با بها گردیده و زرد و خشک گردید پس مشبه به در ان حقیقت نباتست و در حقیقت
و اصل در کان و تماثل که [illegible] آنست که بر مشبه داخل شود مثل کان زیدا
اسد و تماثل زید عمرا و گاهی فعلی از افعال قلوب دلالت بر تشبیه کند مثل علمت زیدا اسدا
در تشبیه قریب و حسبت زیدا اسدا در تشبیه بعید زیرا که حسبان دلالت بر ظن و گمان
میکند نه بر تحقیق بخلاف علم که در ینجا یعنی یقین ست و در فارسی نیز بعضی افعال مفید
ترکیب اند و تشبیه میکند چنانکه در بیت مختاری سه از پی صدق کار [illegible]
تو و خورده و از یک سپهر باشد [illegible] مقصود شاعر آنست که برای تو مشابه از
طبع تو مشابه کرده است و گاهی عبارت دیگر مفید تشبیه شود مثل این بیت نظامی سه
[illegible] ست و نا می آید [illegible] دست [illegible]
[illegible] اداة التشبیه [illegible]
[illegible]

نباشد فلهذا اسطلب اعتراض میر معزی موسوی برین شعر صائب ع چون لباس غنچه تنگی میکند بر دوش گل ٭ بر فراز این عمارت پرنیان آسمان ٭ چنین نوشته که لفظ چون را اینجا جای چنانچه بسته اما عجب آنست که خود ش بعد چند لفظ پر متصل گفت چنانچه ، دو گل و صفیر و نغمه که همه مفردات بوده اند

باب چهارم در غرض تشبیه

باید دانست که غرض تشبیه در اکثر احوال راجع بمشبه میگردد و آن چند قسم ست اول بیان امکان وجود مشبه در جائیکه وقوعش مرغوب بود و امکان خلاف و ادعای امتناعش آنجا ظاهر باشد چنانچه درین بیت ع فَاِنْ تَفُقِ الْاَنَامَ وَاَنْتَ مِنْهُم فَاِنَّ الْمِسْکَ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ ٭ یعنی اگر تو فائق شوی بر خلق حالانکه ازین خلق هستی ممکن ست زیرا که مشک پاره از خون آهو ست و فائق ست بر ان مقصود شاعر هرگاه ممدوح را فائق بر همه خلق قرار داد گویا از نوعش بر آمده جنسی بر اسه گردید و ممدوح از جمله خلق ست و این معنی ظاهرا ممتنع می نمود که فردی از افراد نوعی بحدی ممتاز گردد که از ان نوع بر آید لهذا شاعر از تشبیه دادن ممدوح بمشک که تشبیه ضمنی امکان معنی مذکور ثابت گردانیده مثالش در فارسی ع گر از خلق آمده بر خلق سادات عجب مشمر گل از جنس گیاه ست ٭ مثال دیگر ع تیغ از گلوی سوختگان تند نگذرد ٭ آب از زمین تفته بلنگر کند گذار ٭ دوم بیان حال مشبه مثل تشبیه یک جامه بجامه دیگر در سیاهی بشرط آنکه سامع را رنگ مشبه به معلوم باشد نه رنگ مشبه چنانکه درین بیت ع دل از داغ رفیقان چو دیگ بر آتش ٭ تن از عزیزان چو مرغ در مضراب ٭ غرض التشبیه درینجا بیان حال دل و تن مشبه ست که سامع را از ان خبر نبود سوم بیان مقدار حال مشبه مثل تشبیه جامه سیاه بغراب در شدت سواد و ازین قبیل ست این شعر انوری ع چه دیدی سرین و میانش چه گویم ٭ که دیدست کوهی معلق بکاهی ٭ غرض از تشبیه درینجا شدت فربهی سرین و لاغری میان ست چهارم تقریر حال مشبه و تقویت آن یعنی ثابت گردانیدن حال مشبه در ذهن سامع و خاطر نشان گردانیدن آن مثل تشبیه سعی بیفائده بنقش کردن بر آب سبب خاطر نشان گردیدن ازین تمثیل آنست که مشبه امر عقلی ست و مشبه به

امر حسی نفس انسانی بحسیات زیاده تر از عقلیات مالوف ست پس انچه بواسطهٔ حس می یابد
زودتر ذهن نشین و خاطر نشان میگردد و ازین قبیل ست این شعر سنائی ؎ صورت
ابلهان چو دیگ تهی ست ٭ از درون خالی و برون سیه ست ٭ و درین اغراض چهارگانه
مشبه به در وجه شبه اشهر می باشد و در غرض چهارم اتم نیز کما لا یخفی پنجم تزیین مشبه
یعنی زینت دادن مشبه در نظر سامع مثل تشبیه دادن روی سیاه با مردمک آهو و ازین
قبیل ست قول استاد ؎ کَلِفْتُ بِأَسْوَدِ الْأَعْضَاءِ طُرًّا ٭ وَمَا عِنْدِی فَضِیْلَتُهَا بِزَیْنِی ٭ سَوَادُ الْعَیْنِ لِلْإِنْسَانِ حُسْنٌ ٭ وَهٰذَا أَنَّهُ إِنْسَانُ عَیْنِی ٭ یعنی شیفته
شدم بسیاه اعضا تماما و سپیدی اعضا نزد من خوبی نیست زیرا که سیاهی چشم برای
انسان حسن هست و این تمامه مردمک چشم ست و هم ازین قبیل ست این شعر انوری ؎
اشتری لوسیه زیر مقرق زینی ٭ راست چون تیره شبی بسته بر و یک شبه ماه ٭ ششم
تشویه یعنی تقبیح مشبه مثل تشبیه روئی که دران آثار چیچک باشد بسرگین بسته که خروسان
منقارها زده باشد و مثالش در ماقبل گذشت هفتم استطراف یعنی طریف و نادر شمردن
مشبه در ذهن سامع ای مشبه از جهت تشبیه بصورتی بر آید که عادةً حضور صورت او در ذهن
ممتنع باشد مثل تشبیه انبار زگال که بعض ازان افروخته باشد بدریای مشک که موجش از
طلا بود که چنین صورت عادةً ممتنع الحضور ست شاعری گوید ؎ کَأَنَّمَا الْفَحْمُ وَالْجِمَارُ
بِهٖ ٭ بَحْرٌ مِنَ الْمِسْکِ مَوْجُهُ الذَّهَبُ ٭ یعنی گویا انگشت و اخگری دران گویا دریا ست
از مشک که موجش از طلاست و اکثر امثله تشبیه وهمی و خیالی ازین قبیل ست و داخل
درین قسم تشبیه مشعل آتشین بدریا ازین که صاحب جمع الصنائع آنرا بنام تشبیه غیر مرعی وارد نموده یعنی آنکه مشبه
ممکن غیر موجود باشد مقابل تشبیه مرعی که طرفینش از موجودات خارجیه بود چون تشبیه لب بشکر و زلف بسنبل
و در حقیقت این تشبیه داخل ست در حسی باید دانست که استطراف دو قسم ست یکی آنکه حضور مشبه فی نفسه در ذهن
نادر باشد چنانچه گذشت دوم آنکه ندرتش بحالت حضور مشبه بود یعنی ذهن در وقت
تصور مشبه بتصور مشبه به کمتر انتقال نماید چنانچه درین شعر کمال اسمعیل ؎ وان ناوه دهن بکل
کشتی گیران ٭ سر سوی هم آورده و دم باز ده خم ٭ چه توجه کشتی گیران خمیده ... [illegible]

یافته میشود لیکن از تصور ابعد حصول تصور چنین کشتی گیران خیلی کمتر این ست اقسام غرض
تشبیه راجع بسوی مشبه وگاهی راجع بمشبه به شود و آن دو قسم ست اول آنکه هر چه از طرفین
تشبیه در وجه شبه نقصانی و کمی داشته باشد آنرا مشبه به سازند بنظر ادعای اکملیت او و این
را تشبیه مقلوب گویند چنانچه درین شعر ع وبدا الصباح کان غرته * وجه
الخلیفة حین یمتدح * یعنی و ظاهر شد صبح گویا که سپیدی او روی پادشاه ست
وقتی که مدح کرده میشود و ازین قبیل ست این شعر ع اندیشه برفتن سمندت مانند خورشید
بهمت بلندت ماند * که اسپ و همت ممدوح را مشبه به گردانیده بنظر ادعای اکملیت اینها
در اطول می آرد تشبیه مقلوب در تشبیه تزیین و تشویه و استطراف نیز می تواند بادعای اکملیت
زینت یا کثرت قبح در مشبه به یا ادعای آنکه مشبه به درین وجه خفی تر ست دوم چیزی را که اهتمام
شانش مقصود باشد مشبه به سازند مثل تشبیه دادن گرسنه روی را در استدارت و اشراق
با گرده نان و لهذا درین معنی شاعری گفته ع گدا از بسکه دیده قحط احسان * هلال عید را از
لب نان * و این قسم غرض را اظهار المطلوب نامند باب پنجم در اقسام تشبیه باید دانست
که تشبیه باعتبار طرفین و باعتبار ادات و غرض اقسام کثیره و تقسیمات متعدده پیدا کرد اما
باعتبار طرفین پانزده قسم ست اول هر دو مفرد غیر مقید مثل تشبیه زید باسد و تشبیه رخسار
بگل دوم هر دو مفرد مقید با قیدیکه آنرا در تشبیه دخلی باشد مثل تشبیه سعی بیفائده
بنقش بر روی آب زیرا که وجه شبه دران مساوات فعل با عدم آنست و آن موقوفست
بر قیدین مذکورین سوم یکی مفرد مقید دوم مفرد غیر مقید مثل ع رخساره چو گلستان
خندان * و مثل ع آئینه در دست مثل باشد مثال آفتاب * و تشبیه مفردین را هرچنکه باشد
تشبیه مفرق گویند چهارم هر دو مرکب مثالش در عربی در بیت کان مثار النقع گذشت
و در فارسی این بیت خاقانیست ع دیده باش عکس خورشید آتش انگیز از بلور * واز این
جام عکس صبح جان انگیخته * و معنی مرکب چنانکه گذشت هیئت فراهم آمده از چند چیز باشد
پنجم تشبیه مفرد بمرکب چنانکه در شعر کان محمر الشقیق گذشت و در فارسی مثالش این رباعی خاقانیست
ع بلبل چون کبک خنده قهقه تشبیه مرکب بمفرد مثل ع

شعر یا صاحبیّ تقصّیا نظریکما * تریا وجوه الارض کیف تصوّرا * تریا نهارا
مشمسا قد شابه * زهر الربی فکانّما هو مقمرا * ای هر دو یاران من نیک بنگرید
خواهید دید وجه ارض را چگونه صورت گرفته است خواهید دید روزی ابر و غبار را که آمیخته
باشد در ان شگوفه های گریوها پس گویا آن روز شب ماهست پس مشبه یعنی روز آمیخته
با شگوفه ها مرکب و شب ماه مشبه به مفرد ست و از همین قبیل ست این شعر خاقانی شعر
چون ریم آهن بزخم آهن * صد چشمه کنند چشم دشمن * چنانچه در بیان وجه تشبیه گذشت
هفتم هر دو متعدد و آن دو قسم ست یکی ملفوف که اول چند مشبه مذکور نمایند و باز چند
مشبه بها بحسب ترتیب مشبه آرند بطریق لف و نشر مرتب مثل شعر تافته زلف و شکسته
رخ و زیبا قد او * مشک سارا و گل سوری و سرو چمن ست * دوم مفروق که یک مشبه
و یک مشبه به ذکر نمایند و باز همچنان آرند مثل شعر رویت دریای حسن و لعلت مرجان لطافت
عنبر صدف دهن در دندان * هشتم مشبه واحد و مشبه به متعدد و آن را تشبیه جمع نامند
مثل شعر کانّما تبسم عن لؤلؤ * منضّد او برد او اقاح * گویا تبسم میکند از درّ
رشته یا ژاله یا بابونه و در فارسی مولوی جامی فرماید شعر عارض ست این یا قمر یا لاله احمرست
این * یا شعاع شمس یا آئینهٔ دلهاست این * نهم مشبه متعدد و مشبه به مفرد مثل شعر
صدغ الحبیب و حالی * کلاهما کاللیالی * یعنی ع حال من و زلف یار مانند شب ست
و بعضی این شعر را در مثال تشبیه تسویه آرند و گویند تسویه آنست که شاعر صفتی از خود
و صفتی از معشوق بیک چیز تشبیه دهد چنانکه درین شعر زلف معشوق و حال خود را
بشب تشبیه داده و ازین قبیل ست این شعر پارسی منطقی شعر یک نقطه آید از دل من
و از دهان تو * یک موی خیزد از تن من و از میان تو * دهم نوعیست از تشبیه متعدد
که آن را تشبیه بالعکس نامند که چیزی را مانند کنند بچیزی در صفتی باز مشبه به را در صفتی
بمشبه تشبیه دهند مثالش شعر از نعل مرکبانش زمین همه چو چرخ * و از گرد لشکرش
چون زمین چرخ پر غبار * مثال دیگر شعر از سم مرکبان شده مانند غار کوه * و از شخص کشتگان
شده مانند کوه غار * یازدهم نوعی دیگر ست از تشبیه متعدد که یک تشبیه از مدح

سلب نمایند و تشبیهی دیگر ثابت کنند که دران مبالغه زاید بود مثالش متنبی گوید ؎ لَمْ تَحْكِ
نَائِلَكَ السَّحَابُ وَإِنَّمَا حُمَّتْ بِهِ وَصَبِيبُهَا الرُّحَضَاءُ حکایت نکرده و مشابه
نشده است بخشش ترا ابر و جز این نیست که تب عارض شده است او را از رشک آن
و بارش او عرق محموم ست که از غایت انفعال ریخته چه اولا شاعر تشبیه سحاب ابر کرم
ممدوح که بر سبیل ادعا و تکمیل ناقص تشبیه داده اند نفی کرده باز با شخص محموم تشبیه داده
دوازدهم تشبیه تفضیل و آن قسمی ست از تشبیه متعدد که چیزی را بچیزی مانند کنند
باز ازان رجوع کرده مشبه را بر مشبه به تفضیل دهند مثالش ؎ حَسِبْتُ جَمَالَهُ بَدْرًا
مُضِيئًا وَأَيْنَ الْبَدْرُ مِنْ ذَاكَ الْجَمَالِ ✤ و در فارسی این بیت ست ؎ تو ئی چون
ماه اما ماه گویا ✤ تو ئی چون سرو اما سرو رعنا ✤ سیزدهم نوعی از تشبیه مفرد ست که آنرا
تشبیه بکنایت گویند که بر ذکر مشبه به اکتفا کرده مشبه و ادات تشبیه دران صراحة ذکر
نکنند مگر بقرینه سیاق کلام و بکنایه معلوم گردد مثالش ؎ لؤلؤ از نرگس فرو بارید و
گل را آب داد ✤ وز تگرگ روح پرور مالش عناب داد ✤ که شاعر اشک را به لؤلؤ و چشم را
به نرگس و رخسار را بگل و دندان را به تگرگ و لب را بعناب تشبیه داده چهاردهم نوعی
ست از تشبیه که آنرا تشبیه اضمار گویند و آن عبارتست از ذکر دو چیز قابل تشبیه و ظاهر
چنان نماید که مقصود تشبیه نیست مگر سامع بغموض دریابد که مقصود تشبیه ست مثالش
؎ گر شمع تو ئی مرا چرا باید سوخت ✤ ور ماه تو ئی مرا چرا باید کاست ✤ ظاهرا مقصود شاعر
تعجب ست از گداختن خود و در ضمیر تشبیه معشوق بشمع ست پانزدهم نوعی از تشبیه ست
که مشبه و مشبه به یکی سازند بادعای کمال عظمت ممدوح که بهتر از و متصور نیست الا انفصال
مشبه لازم آید ظهوری گوید ؎ مراد تماشا نظرهای او ✤ سراپا سے او چون سراپای او
و باعتبار وجه تشبیه چند تقسیم دارد اول منتسب است بر دو قسم قسم اول تشبیه تمثیل که وجه
شبه دران از چند چیز منتزع باشد و امثالش از تشبیه معقول و تشبیه مثار النقع گذشت
و در فارسی بعضی از متاخرین مثل صائب و پیر النش این طریق تشبیه را نهایت مطبوع میدانند
برخلاف بعضی دیگر و گویند بهتر آنست که همه مصرع ثانی تمثیل اول باشد چنانکه درین شعر

ﻫ به بندد بر قفاء او بار دست جور ظالم را ؛ همان نشست پیکان از هوا چون تیر برگردد
وگاهی مصرع اول تمثیل ثانی بود چنانکه درین بیت ﻫ چون صفیر از کوچه منقاری آئیم
ما ؛ از دو جانب پشت بر دیوار می آئیم ما ؛ و سکاکی تقیید کرده است این منتزع را
بغیر حقیقی یعنی وجه شبه وصف غیر حقیقی باشد یعنی تمثیل آنست که وجه شبه حسا و عقلا
متحقق نباشد بل وهمی مثل کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ اَسْفَارًا که وجه شبه یعنی حرمان
انتفاع با نافع ابلغ مع کد و تعب در مصاحبت وصفی ست وهمی مرکب از متعدد و نزد
صاحب کشاف تمثیل بمعنی تشبیه ست دوم تشبیه غیر تمثیل و آن نزد جمهور تشبیهی ست که
از امور متعدده منتزع نباشد و نزد سکاکی آنکه وجه شبه آن منتزع از متعدد نباشد و وهمی
و اعتباری هم نباشد بل حقیقی بود تقسیم دوم تشبیه دو قسم ست اول مجمل دوم مفصل
مجمل آنست که وجه شبه دران مذکور نباشد و آن بر چند نوع ست اول آنکه با وجود عدم
ذکر وجه تشبیه بر کسی مخفی نماند مثل تشبیه زید باسد که وجه شبه دران جرأت ست بر هر کس
ظاهر دوم آنکه وجه شبه را غیر از خواص نداند مثل تشبیه علم بحیات که وجه شبه دران جهت
ادراک ست چنانکه در تمثیل تشبیه عقلی مذکور شده و از همین قبیل ست ﻫ گل رعنا بپیش او
کف افسوس می مالد ؛ که وجه شبه دران دوئی ست که در گل رعنا و کف افسوس مشترک
ست سوم آنکه وصف کدامی از طرفین هم مذکور نباشد مثل این شعر خاقانی ﻫ از
عارض و روی و زلف داری ؛ طاوس بهشت و مار با هم ؛ و مراد از وصف آنست که ایمای
بر وجه شبه نداشته باشد اگرچه وصف دیگر دران مذکور بود مثل زید الفاضل اسد چه لفظ
فاضل اگرچه وصف مشبه ست اما دلالت بر وجه شبه که جرأت ست نمیدارد چهارم
وصفیکه ایمائی بر وجه شبه داشته باشد برای مشبه ثابت کنند چنانکه درین بیت خاقانی
ﻫ خنجر سبزش چو سرخ آید بخون ؛ چرخ سرخ و دم را نشان بینی بهم ؛ چه از لفظ سرخ و سبز
که وصف مشبه واقع شده ظاهر میشود که وجه شبه درینجا اجتماع حمرت و خضرت ست
پنجم آنکه چنان وصف مشبه به مذکور نمایند که از ان وجه شبه معلوم شود چنانکه درین
بیت نابغه ﻫ فَاِنَّکَ شَمْسٌ وَالْمُلُوْکُ کَوَاکِبُ ؛ اِذَا طَلَعَتْ لَمْ یَبْدُ مِنْهُنَّ کَوْکَبٌ

یعنی تحقیق تو آفتابی و پادشاهان دیگر ستارگانند وقتیکه آفتاب طالع شد ظاهر نمیشود
کدام ستاره جدا از وصف مذکور معلوم میشود که وجه شبه ظهور یکی و اختفای دیگریست
و ازین قسم ست این بیت ؎ دورو در آینه همچو صبح باشد برقع رویت ❊ که یکسو نور خورشید
ست و یکسو نور اخترها ❊ یعنی برقع رویت مثل آینه دورو ست که آن آینه مانند صبح
و مصراع دوم بیان صبح ست پس درین بیت دو تشبیه ست یکی تشبیه برقع با آینه
دوم تشبیه آینه دورو بصبح و این از بدایع تشبیهات ست ششم آنکه وصف مشبه
و مشبه به که دلالت بر وجه شبه کند مذکور نمایند چنانکه درین بیت رادی ؎
چاکرانت بگه رزم چو خیاط انند ❊ گرچه خیاط نیند ای ملک کشور گیر ❊ بگز نیزه قد خصم
تو همی پیمایند ❊ که ببرند بشمشیر و بدوزند بتیر ❊ که لفظ گز و پیمودن و بریدن و دوختن
وصف ملائم مشبه به ست و نیزه و شمشیر و تیر ملائم مشبه که ازان وجه شبه یعنی بریدن
و دوختن پیداست قسم دوم مفصل که وجه شبه یا آنچه مستلزم وجه شبه باشد دران
مذکور کنند مثال اول این بیت ست ؎ لغزد خرد ز لعل تو چون از شراب پای ❊ لرزد
دلم ز چشم تو چون از خمار دست ❊ که وجه شبه لغزیدن و لرزیدن دران ذکر یافته
مثال دوم اَلْکَلَامُ الْفَصِیحُ کَالْعَسَلِ فِی الْحَلَاوَةِ وجه شبه میل طبع ست که حلاوت
را لازم بود و تقسیم دیگر تشبیه دو قسم ست قریب مبتذل که دران انتقال از مشبه بسوی
مشبه به بدون تامل حاصل شود و اسباب قرب و ابتذال چند چیز بود یکی وحدت وجه شبه
مثل سیاهی در تشبیه زنگی بزگال و سپیدی در تشبیه عسل با برف دوم قریب مشبه به
باشد مثل تشبیه کنار با سیب و تشبیه سپر با بدر در شکل و وضع با کثرت حضور مشبه به در
ذهن مثل تشبیه زلف بشب و تشبیه روی خوب با آفتاب امثال آن دوم غریب بعید
و اسباب بعد و غرابت نیز متعدد ست مثل تعدد و ترکیب وجه تشبیه و بودنش مرکب
عقلی چنانچه مذکور شد و مثل مناسبت بعیده در میان مشبه و مشبه به چنانچه درین بیت
ختاسی ؎ زاغ سیاه و برف سپید و زمین سبز ❊ طوطی همین پدید شد از بیضه غریب ❊
که شاعر اینجا زاغ و برف را با بیضه و زمین سبز را با طوطی تشبیه داده که از غرابت خالی نیست

و مثل ندرت حضور مشبه به در ذهن بسبب آنکه خیالی یا وهمی باشد و چندانکه وجه تشبیه
مرکب از چیزهای بسیار باشد تشبیه بعیدتر و غریب‌تر میشود خواه این ترکیب وهمی باشد
یا خیالی یا عقلی و تشبیه بعید و غریب ابلغ بود از قریب مبتذل و گاهی تشبیه مبتذل بسبب
تصرفی خاص غرابتی پیدا می‌کند چنانکه درین بیت ؎ هیچ دل از زینت دنیا نشاد افتاد
نشد؛ عقدهٔ کار کس از دندان گوهر وا نشد؛ زیرا که تشبیه دندان با گوهر مبتذل است
لیکن از نسبت عقده باز کردن لطفی جداگانه پیدا کرده و گاهی در تشبیه مبتذل شرطی
می‌افزایند که بسبب آن از ابتذال خارج گردد چنانکه درین بیت مختاری ؎ ماهی اگر ماه
را ز سرو بود قد؛ سروی اگر سرو را ز ماه بود؛ مثال دیگر ؎ تو لی چو ماه اگر ماه را
کلاه بود؛ تو لی چو سرو اگر سرو را قبا باشد؛ و ازین قبیل است این شعر ؎ سرو خوانم
قد زیبای ترا؛ لیک اگر در سرو رعنائی بود؛ چه تشبیه معشوق بماه و سرو مبتذلست
اما بسبب شرط غرابتی بهم رسانیده و بعضی این را تشبیه مشروط نامند تقسیم دیگر تشبیه باعتبار
غرض مقبول است یا مردود مقبول آنست که در افاده غرض وافی باشد و مشبه به در وجه تشبیه
مشهورتر و تمام‌تر و مسلم الحکم بود و در بیان امکان نزد مخاطب معروف باشد و مردود آنکه
در امور مذکور ناقص و ضعیف باشد تقسیم دیگر باعتبار ادات تشبیه تشبیهی که حرف تشبیه در و
مذکور نباشد آنرا موکد گویند چون رخش گل است و آنچه در وی حرف تشبیه مذکور باشد آنرا
مرسل و مطلق نامند و موکد دو قسم است یکی آنست که فقط ادات تشبیه را محذوف نمایند
چنانچه گذشت دیگر آنکه با وجود حذف ادات تشبیه مشبه به را بسوی مشبه مضاف نمایند
مثل لجین الماء درین شعر ؎ وَالرِّیحُ یَلعَبُ بِالغُصُونِ وَقَد جَری؛ ذَهَبُ الاَصِیلِ
عَلی لُجَینِ المَاءِ؛ یعنی نسیم بازی میکند با شاخها در حالتیکه جاری شده است طلای وقت عصر
بر نقرهٔ آب اصیل عبارت است از وقت بین العصر والمغرب و مراد از ذهب الاصیل آفتاب
زرد است که درین وقت می‌باشد مقصود شاعر تشبیه آفتاب زرد با طلا و تشبیه آب با لجین
که بمعنی نقره است پس لجین مشبه به است مضاف و ماء مشبه مضاف الیه ساخته و ازین قبیل است
این بیت ؎ عبهر چشمش گرفته سرخی لاله؛ لالهٔ رویش گرفته زردی عبهر؛ یعنی چشم

مانند عبهر است و روی او که مثل لاله است و ازین قبیل است نای گلو و طبل شکم و وجه تسمیه
مؤکد آنست که در تشبیه محذوف الادات مبالغه و ابهام عینیت می‌باشد بخلاف مرسل
و عجب است از صاحب نهر الفصاحت و دریای لطافت که برخلاف فن بیان معنی مؤکد
و مرسل بالعکس بیان کرده تقسیم دیگر تشبیه باعتبار ذکر طرفین و ادات تشبیه و وجه
شبه و حذف بعضی سه قسم است قوی و ضعیف و متوسط و مجموع آن هشت قسم است
اول آنکه مشبه و مشبه به را مذکور و ادات تشبیه و وجه تشبیه را محذوف کنند مثل زید
شیر است دوم آنکه در مقام استخبار مشبه را نیز حذف کنند مثل شیر است در جواب کسیکه
پرسد زید چگونه است سوم آنکه تنها حرف تشبیه محذوف کنند مثل زید شیر است در جرأت
چهارم آنکه در محل استخبار مشبه را نیز حذف کنند مثل شیر است در جرأت پنجم آنکه وجه شبه را
محذوف نمایند مثل زید مانند شیر است ششم آنکه در حال استخبار مشبه را نیز حذف کنند
مثل مانند شیر است هفتم آنکه هر چهار را مذکور سازند مثل زید مانند شیر است در جرأت هشتم
آنکه مشبه را در مقام استخبار حذف نمایند چنانچه اگر پرسند زید کیست گوئی مانند شیر
است در جرأت و ازین اقسام هشتگانه دو اول اقوی و دو اخیر اضعف و چهار
باقی متوسط و سبب قوت در حالت حذف ادات تشبیه و وجه شبه آنست که چون
ادات تشبیه محذوف شود مشبه گویا عین مشبه به باشد و همین است تشبیه بلیغ
و اگر وجه شبه را حذف کنند عمومیت حاصل شود و اینهم ابلغ است پس تشبیهی
که این هر دو محذوف است قوی تر است و هر چه یکی ازین هر دو دران مذکور شود
نسبت اول ضعیف خواهد بود و آنچه دران هر دو مذکور شود اضعف خواهد بود

فالحمد لله مفیض الانعام الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی خیر الانام و
علی آله و صحبه العظام

صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی
... علی آل ... مشبه فاضل تر از مشبه بهست واز وجوه مستثنات
انهامی دران یافته نمیشود جواب این تشبیه دخل ست در وجه اول از وجوه مستثنات
آنکه اعلی تر از مشبه در ممکنات امکان وقوع ندارد جواب دوم آنکه ... که
آنحضرت این درود قبل از علم افضلیت خود بر سائر انبیا تجویز فرموده باشد چنانچه
در صحیح مسلم از انس مروی است که مردی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گفت یا خیر البریه
فرمود ذلك ابراهیم سوم آنکه این تشبیه بنظر تواضع وانکسار برای تعلیم است
واقع شده چهارم آنکه کاف کما برای تعلیل ست نه تشبیه پنجم آنکه تشبیه متعلق بآل
آنحضرت ست ششم آنکه تشبیه مجموع بامجموع ست واینجا مجموع مشبه به باعتبار
افضلیت آل ابراهیم است علیه السلام که بسیاری از انبیا گذشته اند لیکن خود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم افضل بوده اند از ابراهیم علیه السلام هفتم مشبه درینجا درود
بر آنحضرت و آلش مشبه به درود بر حضرت ابراهیم و آلش بوده است وشک نیست
که درود بر حضرت ابراهیم و آلش در هر دو حال نزد مخاطبین یعنی عرب و یهود و نصاری
که بیشتر از اولادشان بودند اشهر واتم بود نسبت درود بر آنحضرت و آلش واینقدر بس ست
گو در نفس الامر درود بر آنحضرت افضل واکمل بوده است همچنانکه در قوله تعالی فاذکروا الله
کذکرکم آباءکم هشتم آنکه درود بر آنحضرت وآل او تا آنزمان متصور محض بود ودرود
بر حضرت ابراهیم محسوس شده بود وآثارش مشهود واینقدر برای تشبیه کافی ست نهم
آنکه این درود برای تعلیم امت ست پس صلوة مدعو هر یک از مومنین مشبه بهست و صلوة
ابراهیم علیه السلام مشبه به واز این لازم نمی آید مگر افضلیت صلوة ابراهیم بر صلوة هر واحد
از مومنین نه بر صلوة جمیع مومنین دهم آنکه تشبیه در نفس صلوة ست نه در قدر و کیفیت
و وقت همچنانکه در قوله تعالی انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح وقوله کتب

در نبودن پدر ست ...

ست و معنی این ست اللهم صل علی محمد

عندک کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم بعد

مثل قوله تعالی فاذکروا الله کذکرکم آباءکم یعنی اذکروا الله ب

نعمه کما تذکرون اباءکم بتعدد احسانهم الیکم و از وهم آنکه وجه

تشبیه افضلیت صلوه هر یک بر صلوه سابقین ست پس همچنانکه صلوه بر ابراهیم

علیه السلام افضل بر صلوه همه سابقین بوده ست همچنان صلوه بر آنحضرت صلی الله علیه

و سلم نیز افضل بر صلوه همه سابقین مرادست که منجمله آنها ابراهیم علیه السلام بوده است

هذا قال الواو لا یخفی ما فی بعض الاجوبه من الحسن و القبح

٩٨٩٥

خاتمة الطبع

الحمد علی احسانه و الشکر علی انعامه و الصلوة و السلام علی رسوله خیر خلقه و آله و اصحابه

اجمعین الی یوم الدین که درین زمان سعادت اقتران و اوان بشاشت قران مجموعه

رسائل تالیف وحدة الوجود و گنجینه نکات عدیم الشهود اعنی نور الصباح فی اغلاط الصلاح و وجوه

ترکیب التسمیة و تغییر المسهل المسئلة الطاهر المتخلل و رسالة علم الواجب تعالی و التسویة بالتشبیه

تصنیف عالم علوم ربانی محقق حقائق همه دانی فهرست سلسله

افادات جامع الهدایات

آفتاب برج هدایت و طریقت سلطان المتکلمین برهان المفتیین مولانا الحاج المفتی محمد سعد الله دام

فضله و البقاه که برای استفاده طالبین و افاده کاملین باجازت

مصنف ممدوح الشان باحسن اسلوبی و خوبی طریقه خوش اسلوبی بتصحیح عالم علوم

نقلی و عقلی مولوی سید محمد معشوق علی شاگرد مصنف مرشد اول در مطبع علوی

بانتظام ... محمد علی بخش خان ... ١٢ ... حلیه طبع پوشیده از یک آرای شهود گردید فقط

